

ضرورت توجه به صورت‌های شکسته در فرهنگ‌های فارسی

سعید لیان

۱ مقدمه

در ابتدا، بهتر است تعریفی از صورت‌های «شکسته» ارائه شود. در این باره، فرهنگ‌های فارسی (از جمله، فرهنگ فارسی معین، فرهنگ معاصر فارسی امروز، فرهنگ بزرگ سخن) جواب نمی‌دهند، زیرا متأسفانه هیچ‌کدام توجهی به این معنا نداشته‌اند. تنها جایی که در آن توضیحی در تعریف زبان شکسته آمده است، مطلبی است از استاد احمد سمیعی که آن هم کامل نیست.^۱

در اینجا، نگارنده خود تعریفی از صورت‌های شکسته به دست می‌دهد، بی‌آنکه مدعی عرضه بهترین تعریف ممکن باشد: «صورت‌های زبانی گونه‌گفتاری زبان فارسی که، به سبب تغییراتی واجی، صورتی متفاوت با اصل خود در گونه نوشتاری یافته‌اند». برای روشن‌تر شدن مطلب، لازم است تعبیرات و اصطلاحاتی که در این تعریف به کار رفته‌اند توضیح داده شوند.

صورت زبانی – منظور از «صورت زبانی» مفهومی عام‌تر از «واژه» است، یعنی تقریباً

۱) وی می‌نویسد: «زبان شکسته در برابر لفظ قلم قرار می‌گیرد. این زبان را نباید با زبان محاوره یکی شمرد. زبان محاوره را می‌توان شکست و می‌توان نشکست. یارو جیم شد زبان محاوره است ولی زبان شکسته نیست. از آن سو، زبان شکسته‌گاه در غیرمحاوره به کار می‌رود، چنان‌که بارها، در سخنرانی‌های رسمی یا درس استادان یا مذاکرات مجامع، خواه بجا خواه بیجا، به کار رفته است» (سمیعی ۱۳۷۸، ص ۵۲). البته خوانندگان از مقایسه این تعریف با تعریف نگارنده به اختلافات آن دو پی خواهند برد، اما جا دارد به این نکته خیلی مهم اشاره کنم که «شکسته» صفت یک گونه زبانی، یعنی گونه‌ای در عرض گونه‌های «محاوره‌ای» یا «نوشتاری» نیست بلکه صفت برخی صورت‌های زبانی گونه‌گفتاری (محاوره‌ای) است.

مفهومی معادل «واحد واژگانی»^۲ (و در صورت لزوم مفهومی عام‌تر از آن^۳). در نتیجه، این صورت زبانی ممکن است وند (تصریفی یا اشتقاقی)، واژه، یا ترکیبی نحوی باشد؛ مانند: «ا» /â/ (وند تصریفی، معادل «ها»)، «خونه (واژه، معادل «خانه»)، نیگرداشتن (فعل مرکب، معادل «نگه‌داشتن»).

زبان فارسی و گونه‌های گفتاری و نوشتاری آن - منظور از زبان فارسی، مفهوم وسیع تاریخی آن نیست بلکه منظور فارسی معیار امروز، یعنی زبان رسمی حوزه جغرافیایی کشور ایران، است. صورت معیار گفتاری این زبان لهجه‌ای است که مردم پایتخت (=تهران) به آن سخن می‌گویند. همچنین گونه معیار نوشتاری این زبان «فارسی نو»^۴ (=صورت امروزی فارسی دری) است. بنابراین با اینکه به لحاظ در زمانی (تاریخی) مثلاً صورت «سولاخ» (=سوراخ) سابقه کاربرد دارد^۵، اما چون امروزه «سولاخ» در گونه نوشتاری به کار نمی‌رود، به لحاظ هم‌زمانی، صورتی شکسته محسوب می‌شود.

تغییرات واجی - منظور فرایندهایی آوایی (فونتیکی) که منجر به تغییرات واجی می‌گردند^۶. پس، در این بررسی، تغییرات آوایی، تا وقتی منجر به تغییرات واجی (فونولوژیکی) نگردند، معتبر نیستند، و، بنا بر تعریف ما، تغییر واج‌گونه‌ها موجب پیدایش صورت‌های شکسته نمی‌شود. برای مثال، واج /k/ ممکن است در گونه گفتاری

2) lexical unit

۳) احتمال دارد که برخی صورت‌های شکسته به «نحو» مربوط باشند نه «واژگان».
۴) برخی صاحب‌نظران دوره‌های تاریخی زبان فارسی را بدین‌گونه نام‌گذاری کرده‌اند: فارسی باستان، فارسی میانه (=پهلوی)، فارسی نو (=فارسی دری). در اینجا منظور ما از «فارسی نو» «فارسی دری» نیست. شایان ذکر است که فارسی دری خود دست کم به سه دوره تقسیم می‌گردد، از جمله: «فارسی کهنه» (قرن ۴ و ۵ هـ.ق)، «فارسی کلاسیک» (قرن ۶ و ۷ و ۸ هـ.ق) (=صادقی، ۱۳۸۰، ص ۲۵۷)، و «فارسی نو» (=فارسی معاصر) (=بختیاری ۱۳۸۳، ص ۱۲۶).

۵) ← فرهنگ بزرگ سخن (انوری ۱۳۸۱)، مدخل «سولاخ» با شواهدی از ترجمه تفسیر طبری، داستان‌های پیدایی، و هدایة المتعلمین فی الطب.

۶) فرایندهایی مانند: «همگونی صامت با مصوت (همخوان با واکنه)»، مثل تبدیل /škar/ (شکر) به /kakar/ (شیکر)؛ «قلب»، مثل تبدیل /kebrit/ (کبریت) به /kerbit/ (کربیت)؛ «حذف»، مثل تبدیل /sabr/ (صبر) به /sab/ (صب)؛ و غیره. ← حق شناس ۱۳۷۱، ص ۱۵۰-۱۶۰.

به صورت [c] (پیشین)^۷ تلفظ شود.^۸ گرچه این تلفظ مختص گونه گفتاری است، اما صورت شکسته محسوب نمی‌شود.

تفاوت با صورت نوشتاری – در این مورد باید به دو نکته توجه کرد:

۱. صورت شکسته حتماً باید دارای صورتی متفاوت در گونه نوشتاری باشد. بنابراین، اگر صورت گفتاری فاقد صورتی متفاوت در گونه نوشتاری است (به لحاظ هم‌زمانی)، نمی‌توان آن را صورتی شکسته دانست. مثلاً «گاگول»، گرچه صورتی گفتاری است، چون صورتی نوشتاری ندارد، شکسته محسوب نمی‌شود. یا، گرچه «ملاقه» در اصل «ملعقه» بوده است (نجفی ۱۳۷۸ الف، ص ۳۶۵)، شکسته محسوب نمی‌شود، چون دیگر امروزه صورت «ملعقه» منسوخ شده است.

۲. باید توجه کرد که صورت ملفوظ گونه نوشتاری الزاماً با صورت مکتوب آن یکی نیست. دلیل این امر این است که بسیاری از فرایندهای آوایی در خط منعکس نمی‌شوند. برای مثال، «شنبه» همیشه به صورت /ämbe/ تلفظ می‌شود^۹، ولی این صورت ملفوظ را نمی‌توان صورت شکسته دانست^{۱۰} (حتی اگر به صورت «شمبه» نوشته شود).^{۱۱} در اینجا لازم است توجه خوانندگان را به یک نکته جلب کنم: نامی که برای این

(۷) مانند تلفظ واژه /cun/ در گفتار.

(۸) با تشکر از جناب استاد ثمره که در پاسخ به این جانب این واج‌گونه را مشخص کردند.

(۹) به دلیل فرایند «همگونی صامت‌ها» (← حق شناس ۱۳۷۱، ص ۱۵۲). قیاس کنید با قاعده‌ای در تجرید قرآن کریم که طبق آن باید «ساکن پیش از «ب» را «م» تلفظ نمود.

(۱۰) چنان‌که تلفظ‌هایی که در فرهنگ آوایی فارسی آمده است، تلفظ صورت‌های گونه نوشتاری است، نه گفتاری؛ و گویشورانی که برای این کار انتخاب شده بودند جملات را از روی نوشته خوانده‌اند (← دیهیم ۱۳۷۹، ص چهارده). شایان ذکر است که مرز قاطعی میان گونه‌های گفتاری و نوشتاری وجود ندارد. این دو گونه در دو انتها الیه یک پیوستار قرار دارند و، به عقیده نگارنده، می‌توان به وجود دو گونه دیگر در حد فاصل این دو قایل شد، یعنی تقریباً چنین حالتی: گفتاری (ملفوظ) - گفتاری مکتوب - نوشتاری ملفوظ - نوشتاری (مکتوب). مقصود از «گفتاری مکتوب»، متونی هستند که به زبان گفتاری نوشته شده‌اند (مانند برخی رمان‌ها). طبیعی است که این متون آیینی تمام‌نمای گونه گفتاری نیستند و با آن تفاوت‌هایی دارند. نیز منظور از «نوشتاری ملفوظ»، سخنانی هستند که به زبان نوشتاری بیان شده‌اند، مانند سخنرانی‌های رسمی، برخی برنامه‌های تلویزیونی و غیره. این موارد نیز کاملاً با گونه نوشتاری مطابق نیستند.

(۱۱) مثلاً احمد شاملو در ترجمه دن آرام آنها را بدین صورت نوشته است (تذکر خانم زهرا جعفری).

صورت‌ها انتخاب شده است نشان‌دهنده ذهنیتی غلط در مورد این صورت‌هاست. نامیدن آنها به «شکسته» نشان می‌دهد که: اولاً، این صورت‌ها را دارای هویتی مستقل نمی‌دانیم (و آنها را فرع بر صورت‌های اولیه می‌شمیریم)؛ ثانیاً، با این نام‌گذاری تلویحاً نشان می‌دهیم که صورت‌های اولیه را کامل و درست و صورت‌های شکسته را ناقص و نادرست می‌دانیم.

۲ صورت‌های شکسته در فرهنگ‌های پیشین و معاصر فارسی

۲-۱ فرهنگ‌های کهن

اگرچه صحبت در مورد فرهنگ‌های پیش از ۱۳۰۰ شمسی چندان ضرورتی ندارد و در چارچوب بحث ما نمی‌گنجد، بد نیست اشاره مختصری به روش این فرهنگ‌ها بکنیم. روش فرهنگ‌ها را باید تابعی از اهداف آنها دانست. بنابراین، با تغییر اهداف آنها، روش آنها نیز تغییر می‌کند. فرهنگ‌نویسی کهن را از این نظر می‌توان به دو دوره تقسیم نمود:

۲-۱-۱ دوره اول یا دوره تألیف نخستین فرهنگ‌های فارسی.

در این دوره، هدف فرهنگ‌نویس تهیه فرهنگی برای مدد رساندن به «سخنوران»^{۱۲} فارسی‌زبان بوده است. حجم این فرهنگ‌ها نسبتاً کم است و فرهنگ‌نویس به ثبت واژه‌های شاذ و دشوار ادبی، به‌ویژه واژه‌های متون منظوم، پرداخته است.

۲-۱-۲ دوره دوم.

این دوره با رواج فارسی در سرزمین‌های غیرفارسی‌زبان آغاز گردید. سخنوران این مناطق فارسی را از متون مکتوب می‌آموختند و هدف فرهنگ‌نویسان مدد رساندن به این افراد بوده است. در این دوره، رفته‌رفته به حجم فرهنگ‌ها افزوده شد و، علاوه بر لغات

۱۲) مقصود از سخنوران کسانی بوده‌اند که به نحوی کارشان به نگارش زبان فارسی مربوط می‌شده است، مانند شاعران، نویسندگان، منشیان، مورخان و غیره.

دشوار، برخی کلمات روزمره و عادی نیز وارد این فرهنگ‌ها شدند. در هیچ‌کدام از این دو دوره، فرهنگ‌نویسان به ثبت صورت‌های گفتاری نپرداخته‌اند. دلیل نخست این امر، دیدگاه آنان دربارهٔ زبان بوده است که زبان را امری ثابت و تغییرناپذیر می‌دانستند و صورت‌های گفتاری را صورت‌هایی نادرست و غلط می‌شمردند. دلیل دوم این بوده است که این فرهنگ‌ها برای استفادهٔ سخنوران تألیف می‌شده است. این مخاطبان از فرهنگ برای مطالعهٔ متون ادبی پیش از خود استفاده می‌کردند و اینان نیز به نوبهٔ خود آثاری پدید می‌آوردند که به همین زبان ادبی و رسمی نوشته می‌شده است؛ بنابراین، این افراد نیازی به آموختن صورت‌های گفتاری نداشتند.

۲-۲ فرهنگ‌های معاصر

در این دوره، تحولی در اهداف فرهنگ‌نویسان پدید آمد. ظاهراً دلیل این امر آشنایی فرهنگ‌نویسان و سخنوران با تمدن غرب بوده است. آنان با زبان‌ها و لغت‌نامه‌های فرنگی آشنا شدند و متوجه اهمیت فرهنگ عامه و گونهٔ گفتاری زبان گردیدند. در این دوره، دیدگاه فرهنگ‌نویسان نسبت به زبان تغییر کرد؛ به همین دلیل، آنان توجه خود را معطوف به ثبت کامل زبان نمودند^{۱۳} و از این رهگذر به گونهٔ گفتاری یا به تعبیر خودشان «عامیانه»^{۱۴} نیز توجه کردند.

فرهنگ‌های مهم این دوره را می‌توان در دو دستهٔ فرعی بررسی کرد: (۱) فرهنگ‌های قدیم (فرهنگ نظام، لغت‌نامهٔ دهخدا، فرهنگ فارسی معین)؛ (۲) فرهنگ‌های جدید (فرهنگ معاصر فارسی امروز، فرهنگ بزرگ سخن). البته در این میان، می‌توان فرهنگ فارسی معین را بینابینی دانست.

نخستین این فرهنگ‌ها فرهنگ نظام است که جلد اول آن در سال ۱۳۰۵ شمسی به

۱۳) به بیانی دقیق‌تر، ثبت آنچه آنان «کامل» می‌پنداشتند.

۱۴) نگارنده معتقد است که در اصطلاح‌شناسی ادبی آن روزگار منظور از «زبان عامیانه» «گونهٔ گفتاری» و منظور از «لفظ قلم» «گونهٔ نوشتاری» بوده است. توجه نکردن به این موضوع ممکن است موجب سوءتفاهمات بسیاری شود؛ از جمله قراردادن «زبان عامیانه» در عرض گونهٔ گفتاری (/محاوره‌ای).

چاپ رسید. مؤلف آن، داعی‌الاسلام، می‌نویسد: «من اوّل کسی هستم که می‌خواهم فرهنگ جامع زبان را بنویسم و الفاظ هر سه شعبه فارسی (۱. تکلم، ۲. نثر، ۳. نظم) را می‌آورم. در هر زبان، سه شعبه مذکوره موجود است و در هر شعبه الفاظی استعمال می‌شود که در شعب دیگر نیست. مثل اینکه لفظ گنده (بزرگ) و شُل (نرم) و امثال آنها مخصوص تکلم فارسی است و در نظم و نثر نمی‌آید» (فرهنگ نظام، ص ۵). و «فرهنگ من اوّل کتاب فارسی عام مقرر^{۱۵} است و آنچه اسلاف من نوشته‌اند تمام فرهنگ اشعار فارسی و شرح آن است. [...] به این خیال که الفاظ نثری و تکلمی شعر را متکلمان در زبان فارسی می‌دانند و محتاج به لغت آنها نیستند [...] در تمام فرهنگ‌های دسته مذکور، الفاظ تکلمی و نثری مثل خوردن و رفتن و گفتن و شنیدن و درخت و اسب و آب و امثال آنها موجود نیست و، اگر لفظی معنی تکلمی و نثری هم دارد، در آن معنی به لفظ «معروف» یا «مشهور است» اکتفا نموده، معانی شعری را مفصل نوشته‌اند». (همان، ص ۳) این مطلب، علاوه بر آنکه نقد فرهنگ‌های دوره اوّل و دوم است، نشان‌دهنده دیدگاه جدید فرهنگ‌نویسان و اهداف تازه آنان نیز هست.

تبیین بنیادین و اساس نظری این دیدگاه و هدف جدید را در نوشته دهخدا می‌توان دید: «عامه همیشه واضعین لغت‌اند، مفاهیمی را درک می‌کنند و الفاظی در ازاء آن مفاهیم ادا می‌کنند. هریک که با ذوق صاحبان آن زبان راست آید برجای می‌ماند. اینک بیش از هزار سال است که این الفاظ متراکم شده و ارباب قلم از استعمال آن پرهیز می‌کنند، لکن بی‌شک آن الفاظ باید در تداول خواص درآید و در لغت‌نامه‌ها درج گردد». (دهخدا ۱۳۷۷، ص ۳۹۹)

در ادامه این راه، معین نیز به همین سیاق عمل نموده است. وی درباره فرهنگ خود می‌نویسد: «لغات فصیح مضبوط در متون نثر و نظم و همچنین لغات غیرفصیح و متداول و عامیانه در این کتاب درج شده». (فرهنگ فارسی، ص ۴ و ۵) از حاصل کار این سه فرهنگ‌نویس، ظاهراً چنین برمی‌آید که منظور آنان از

۱۵ منظور داعی‌الاسلام از «عام مقرر» همان «معیار» است و او خود این اصطلاح را معادل «standard» آورده است. (← فرهنگ نظام، ص ۶).

صورت‌های عامیانه (گفتاری) صورت‌های شکسته نبوده است بلکه، در درجهٔ اول، واژه‌ها و ترکیباتی بوده است که صرفاً مختص گفتار بوده و در نوشتار به کار نمی‌رفته‌اند و، در درجهٔ بعد، صورت‌های نوشتاری‌ای که در گفتار معنای جداگانه‌ای یافته بودند. همین روش است که توسط فرهنگ‌نویسان بعدی دنبال شده و تا به امروز ادامه هم داشته است.

در بررسی فرهنگ‌های معاصر، مشخص می‌شود که اهم صورت‌های گفتاری در آنها عبارت‌اند از:

– واژه‌های بسیطی که مختص گونهٔ گفتاری‌اند و در گونهٔ نوشتاری کاربرد ندارند؛ مانند: پخمه، فسقلی.

– ترکیباتی که در آنها واژه‌های بسیط گونهٔ گفتاری آمده است؛ مانند: تلنگ کسی در رفتن، چمچارهٔ مرگ.

– صورت‌های دگرگون‌شده‌ای که منشأ آنها به راحتی قابل تشخیص نیست؛ مانند: سلاطون (= سرطان)، تگری (= تگرگی)، لامسب / لامصب (= لامذهب). در این مورد، فرهنگ‌ها چندان با هم مطابق نیستند.

– واژه‌های بسیط یا ترکیباتی که در نوشتار هم به کار می‌روند اما در گفتار معنایی خاص دارند؛ مانند: جان (در معنی تن و بدن)، خراب (نانجیب)، تقویت کردن (غذاها یا داروهای مقوی خوردن).^{۱۶}

– واژه‌های مشتق یا مرکبی که اجزایشان در گونهٔ نوشتاری وجود دارد، اما خودشان مختص گونهٔ گفتاری‌اند؛ مانند: پدر صلواتی، تقصیرکار.

در این میان، فرهنگ‌نویسان اصلاً توجهی به صورت‌های شکسته نداشته‌اند یا، به تعبیری صحیح‌تر، باید گفت که عامداً آنها را کنار گذاشته‌اند. حتی برخی فرهنگ‌نویسان جدید در شاهد‌های خود نیز دست برده‌اند و صورت‌های شکسته را به صورت‌های نوشتاری آنها بدل کرده‌اند.^{۱۷}

۱۶) مثال‌های این بند (و البته بندهای دیگر) از فرهنگ فارسی عامیانه (نجفی ۱۳۷۸ ب) انتخاب شده است.
۱۷) مانند فرهنگ فارسی عامیانه و فرهنگ بزرگ سخن. در مورد فرهنگ فارسی عامیانه این مسئله را نخستین بار از

اما این بی‌عنایتی فرهنگ‌نویسان به صورت‌های شکسته ناشی از چیست؟ این پرسشی است که در بخش بعدی در پی پاسخ‌گویی به آن بوده‌ایم.

۳ دلایل بی‌توجهی به صورت‌های شکسته

خانلری می‌نویسد:

از قدیم‌ترین زمان‌ها که اقوام مختلف به جمع و تدوین قواعد زبان و ثبت لفظ و معنی کلمات پرداختند [...] بحث‌های ایشان مبتنی بر یک اصل بود که آن را مسلم می‌پنداشتند و هیچ‌کس در درستی آن تردیدی نداشت. آن اصل این بود که زبان صورت واحد ثابتی دارد. وظیفه لغوی و نحوی آن است که آن صورت را ثبت کند تا دیگران بیاموزند و پیروی کنند. [...] البته در هر زبانی صورت‌های متدال دیگر نیز وجود داشت که روستائیان و طوایف مختلف هر ملتی به آن گفت‌وگو می‌کردند. عالمان صرف و نحو می‌گفتند که این لهجه‌ها صورت فاسد زبان اصلی است و کسانی که آنها را به کار می‌برند مردمی فرومایه و عامی و نادان‌اند.

به این طریق، در میان هر قومی، یک زبان رسمی یا ادبی به وجود آمد که به آن می‌نوشتند و می‌کوشیدند که به همان نیز سخن بگویند و قواعد آن را می‌آموختند؛ و پهلوی این زبان ادیبانه، همیشه چندین زبان دیگر متداول بود که ادیبان آنها را هیچ درخور اعتنا نمی‌دانستند تا مورد تأمل و تحقیق قرار دهند. این شیوه تفکر تا یک قرن پیش در همه جهان رواج داشت.

(۱۳۴۷، ص ۷۹ و ۸۱)

باید به این سخنان افزود که متأسفانه این طرز فکر همین امروز هم در کشور ما رواج دارد. اما ببینیم، در بیش از یک قرن قبل، در سطح جهانی چه تحولی رخ داد (که ما ظاهراً هنوز از آن بی‌خبریم):

→

زبان آقای مهندس علی کافی شنیدم. برای رفع هرگونه تردید از خود جناب استاد نجفی نیز سؤال کردم و ایشان این موضوع را تأیید کردند. در مقدمه فرهنگ بزرگ، سخن نیز آمده است: «بعضی از شاهد‌هایی که از داستان‌نویسان معاصر نقل کرده‌ایم، در اصل به زبان گفتاری بوده است و ما آنها را به زبان نوشتاری تبدیل کرده‌ایم.» (ص چهل و چهار)

نخست بعضی از دانشمندان اروپا زبان‌هایی را که در آن قاره رواج داشت آموختند و با یکدیگر سنجیدند و دریافتند که میان آنها شباهت‌هایی هست. سپس با سنسکریت، که زبان کهن ادبی هند است، آشنا شدند و از سنجش آن با یونانی باستان و لاتینی پی بردند که میان این زبان‌ها رابطه و مشابهت بیش از آن است که به تصادف حمل بتوان کرد. [...] نخستین نتیجه‌ای که از این اکتشاف و تحقیق به دست آمد این بود که هیچ‌یک از زبان‌های ادبی، که دانشمندان می‌شناختند و قواعد آنها را مدون کرده بودند و برای اثبات اصالت آنها دلیل و برهان می‌جستند، صورت اصلی زبان نیست بلکه بسیاری از آنها اصل واحد دیگری داشته‌اند که نمی‌شناسیم [...] دیگر آنکه زبان‌های غیرادبی را نیز پست و بی‌ارزش نباید شمرد و به چشم بی‌اعتنایی در آنها نباید نگریست، زیرا که آنها نیز صورت‌های دیگری از همان زبان اصلی کهن یا منشعب از اصل باستانی جداگانه‌ای هستند.^{۱۸} (همان، ص ۸۱-۸۲)

این حرف‌ها را شاید همه فرهنگ‌نویس‌ها می‌دانند، اما ظاهراً در تطابق آن با وضع فعلی زبان فارسی مشکل دارند. اصولاً یکی از مشکلات مطالعه زبان این است که ما از درون زبان می‌خواهیم به بررسی آن بپردازیم؛ و درست، همان‌گونه که ماهی متوجه آبی که درون آن زندگی می‌کند نیست، ما هم زبان را از فرط وضوح نمی‌بینیم. اگر ما می‌توانستیم زبان خود را از بیرون محدوده تاریخی و جغرافیایی آن بنگریم، قطعاً دید متفاوتی نسبت به آن می‌یافتیم. اگرچه این کار در عالم واقع ممکن نیست، لااقل می‌توان در عالم نظر چنین وضعی را تصور نمود. برای آنکه قدری به این عالم نظر نزدیک‌تر شویم، اجازه بدهید قدری بیشتر در این مورد صحبت کنیم.

۳-۱ نگاهی از بیرون به زبان

۳-۱-۱ نظری از بیرون حیطة زمان

برای بررسی وضع امروزی زبان فارسی، بد نیست نگاهی به دوران تکوین آن بیندازیم. صادقی می‌نویسد:

۱۸) برای خواندن توضیحاتی دقیق‌تر در این باره ← حق‌شناس ۱۳۶۳، ص ۵-۶؛ حق‌شناس ۱۳۷۰، ص ۲۱۸-۲۱۹.

در قرن سوم [میلادی]، که زبان پهلوی به قید کتابت درآمد، ظاهراً تفاوتی میان زبان گفتار و زبان نوشتار وجود نداشت. پهلوی [...] در راه خود به تحول ادامه داده و **لااقل به دو صورت درآمده است**: یکی صورتی که در کتاب‌های زردشتی و اندرزنامه‌ها و متون ادبی اواخر عهد ساسانی و اوایل دوره اسلامی دیده می‌شود؛ دیگر زبان دری، یعنی زبان تداول مردم پایتخت و بعضی شهرهای دیگر در اواخر عهد ساسانی. زبان پهلوی در اواخر حکومت ساسانی از صورت زبان زنده خارج شده بود و فقط در نوشته‌ها به کار می‌رفته است. در مقابل، زبان دری زبان تداول بوده و در نوشته‌ها جایی نداشته است^{۱۹}. (۱۳۵۷، ص ۲۳ و ۲۵). (تأکیدها از نگارنده است)

مقایسه تحولات زبان پهلوی با تحولات زبان فارسی دری ما را متوجه شباهت‌هایی میان این تحولات می‌کند. می‌توان تحولات این دو زبان را در پنج دوره جای داد: (۱) دوران جنینی زبان، یعنی زمانی که زبان چندین قرن به طور غیررسمی میان اهل آن زبان رایج است. (۲) دوره کودکی و جوانی زبان، که، طی آن، زبان به عنوان زبان رسمی پذیرفته می‌شود و نگارش به آن زبان آغاز می‌شود. بدیهی است که، در این دوره، نوشتار عیناً مانند گفتار است. (۳) دوران میان‌سالی که به تدریج، در آن، صورت ثابت نوشتاری و صورت پویای گفتاری از هم دور می‌شوند و فاصله می‌گیرند. (۴) دوران کهن‌سالی، که دو گونه نوشتاری و گفتاری کاملاً با یکدیگر تفاوت می‌یابند و دو زبان (گوش؟) مجزا می‌شوند. (۵) دوره مرگ زبان قبلی (گونه نوشتاری) و دوران جنینی (یا تولد) زبانی جدید.

۱۹) البته صادقی توضیح می‌دهد: «رابطه پهلوی و دری درحقیقت بسیار پیچیده‌تر و اختلافات آنها بیشتر از آن حد است که بتوان آن را رابطه مادر و فرزندی خواند» (۱۳۵۷، ص ۲۹). و می‌افزاید: «عناصری که از زبان پهلوی در فارسی وجود دارد اساساً مربوط به چهارچوب اصلی زبان است. در اینجا باید به این نکته توجه کرد که زبان رسمی و مادری ساسانیان پهلوی بوده است که به مرور در طول حکومت آنان با عناصر پارتی و سایر لهجه‌ها آمیخته شده است، [...] بنابراین فرض ما بر این است که زبان فارسی اساساً مشتق از پهلوی است که با عناصر غیرپهلوی آمیخته شده است» (همان، ص ۱). به نظر می‌رسد که رابطه فارسی دری و لهجه تهرانی هم همین‌طور باشد، یعنی گرچه لهجه تهرانی از فارسی دری مشتق شده است، اما با لهجه‌های محلی تهران و لهجه‌های سایر نقاط کشور آمیخته شده است. نیز ← ضمیمه ۱، در همین مقاله.

ظاهراً ما اکنون در دوران میان‌سالی زبان فارسی به سر می‌بریم، زیرا لهجه تهرانی (گونه گفتاری) و فارسی نو (گونه نوشتاری)، با وجود اختلافات بسیار، به موازات هم وجود دارند و به کار می‌روند. این وضع را مقایسه کنید با اواسط حکومت ساسانیان که زبان معیار (مشترک) گفتاری مردم، مانند امروز، همان لهجه پایتخت بوده است. امروزه فارسی دری و لهجه تهرانی در تعامل با یکدیگرند و مرز قاطعی میانشان وجود ندارد. به نظر می‌رسد که پهلوی و دری هم چنین وضعی داشته‌اند:

پهلوی و فارسی مدت‌ها کنار هم وجود داشته‌اند و بسیاری از عناصر دستوری و واژگانی آنها با هم مشترک بوده و شکل صوتی و واجی این عناصر مشترک به احتمال زیاد با هم تفاوتی نداشته است. به سخن دیگر، زمانی کلماتی مانند «داناگ» و «خانگ» [...] در پهلوی و فارسی به همین شکل به کار می‌رفته‌اند اما، پس از آنکه تحول یافته‌اند و صامت آخر افتاده است، صورت تحول‌یافته هم در پهلوی به کار می‌رفته است و هم در فارسی. بنابراین، این تصوّر که «داناگ» و «خانگ» [...] پهلوی است و «دانا» و «خانه» [...] فارسی، با واقعیت مطابقت ندارد. (همان، ص ۳۲)

در دوره میان‌سالی زبان، بخشی از اهل زبان (= تحصیل‌کردگان) به هر دو گونه گفتاری و نوشتاری مسلط‌اند، بنابراین متوجه ارتباط بسیار نزدیک این دو زبان می‌شوند و گمان می‌کنند زبان محاوره همان زبان نوشتار است که عوام، برحسب قواعدی عام، تغییراتی در آن می‌دهند. چنین باوری وجود دارد که اصل زبان گونه نوشتاری آن است و زبان گفتار را می‌توان با اعمال قواعدی بر زبان نوشتار به دست آورد. ناراستی این نظر زمانی روشن می‌شود که زبان نوشتاری بمیرد و از میان برود. مرگ زبان نوشتار نشان می‌دهد که زبان گفتار ما را به زبان نوشتار رهنمون نمی‌سازد. مثلاً ما نیز امروزه «خانه» را با «خونه» یکی می‌دانیم. بیایید نگاهی به وضع این واژه در قرون گذشته بیندازیم: خود را در درون جامعه عهد ساسانی فرض کنیم. در این دوره، احتمالاً «خانگ» صورت قدیمی‌تر، رسمی و احتمالاً نوشتاری بوده است و «خانه» صورت گفتاری (و به قول ما «شکسته») که توسط توده مردم به کار می‌رفته است. می‌توان حدس زد که، در بین خواص، «خانگ» صورت اصیل و صحیح دانسته می‌شده و «خانه» صورت عامیانه و نادرست که، در

موقعیت‌های رسمی (و نوشتار)، به کار نمی‌رفته است.

به این نکته بسیار دقت کنید که صورت «خانه» /xâna/، که زمانی عامیانه شمرده می‌شد و لایق نوشتن نبود، در دوره‌های بعد، در آثار جمعی از بزرگ‌ترین سخنوران ایران به کار رفته است (مانند حافظ، سعدی، مولانا و فردوسی) و امروزه این آثار، از نظر ادبا، عالی‌ترین مصادیق فارسی دری شمرده می‌شوند. نیز توجه کنید که امروزه صورت تلفظی /xâne/ از لهجه تهرانی وارد فارسی رسمی شده است و تلفظ /xâna/ - یعنی تلفظ احتمالی حافظ و سعدی و دیگران - نامعیار شمرده می‌شود. همین‌طور احتمال این نیز وجود دارد که صورت‌گفتاری (شکسته) این واژه، یعنی /xune/، روزی وارد زبان رسمی شود.

به عقیده نگارنده، تغییر صورت‌های شکسته و تبدیل آنها به صورت‌های نوشتاری در فرهنگ‌ها مانند این است که صورت‌های فارسی دری را به صورت پهلوی آنها درآوریم و استدلال کنیم که اصل همین صورت‌های پهلوی است و آنها را وارد فرهنگ کنیم.^{۲۰}

۳-۱-۲ نظری از بیرون حیطه مکان

برای انجام دادن این کار، می‌توانیم خود را گویشور زبانی بیگانه فرض کنیم، یعنی فردی که در خارج از ایران زندگی می‌کند و می‌خواهد زبان فارسی را فرا بگیرد یا مطالعه کند. نمونه‌هایی از تحقیقات خارجی‌ها درباره زبان فارسی نشان می‌دهد که آنان هویت

۲۰) برای مثال، نمونه‌ای از بی‌اعتنایی فرهنگ‌نویسان را به فرایند قلب می‌آوریم: در گونه گفتاری طبقات پایین اجتماع گرایشی وجود دارد به اینکه، در هجای مختوم به /ks/، جای /s/ و /k/ عوض شود و پایان هجا به صورت /sk/ درآید، مانند عسک (به جای عکس) و تاسکی (به جای تاکسی). این گرایش معکوس هم می‌شود، یعنی گاهی /sk/ در آخر هجا به /ks/ بدل می‌شود، مانند فلاکس (به جای فلاسک) و ماکس (به جای ماسک). فرهنگ بزرگ سخن و فرهنگ معاصر فارسی امروز هیچ‌کدام این صورت‌ها را نیاورده‌اند (یعنی صورت‌های عسک، تاسکی، فلاکس، ماکس)؛ فقط فرهنگ بزرگ سخن «فلاکس» را آورده است. می‌بینیم که فرهنگ‌نویسان صرفاً به صورت اولیه کلمات توجه کرده‌اند. این کار تا حدی شبیه این است که به جای مدخل «برف» در فرهنگ‌ها «وفر» /vafr/ (پهلوی) و بلکه به طریق اولی «وفره» /vafra/ (اوستایی) را بیاوریم. (← خانلری ۱۳۴۷، ص ۹۲؛ فرهنگ فارسی معین ۱۳۷۵، ذیل مدخل «برف»؛ حسن دوست ۱۳۸۳، ص ۱۹۱، مدخل «برف».)

مستقلی برای فارسی گفتاری قایل‌اند. یکی از این تحقیقات کتاب دستور زبان فارسی معاصر از ژیلبر لازار فرانسوی است. این کتاب در سال ۱۹۵۷م / ۳۶-۱۳۳۵ ش نخستین بار منتشر شد، اما ۴۸ سال طول کشید تا به فارسی ترجمه و منتشر شود^{۲۱}. نمونه دیگر لهجه تهرانی از پیسیکوف روسی است. این اثر اولین بار در ۱۹۶۰م / ۳۹-۱۳۳۸ ش منتشر شد و پس از ۴۱ سال در ۱۳۸۰ به زبان فارسی ترجمه و منتشر شد^{۲۲} و این در حالی است که خود ما ایرانیان هنوز چنین تحقیقاتی در مورد زبانمان انجام نداده‌ایم.^{۲۳}

برای دیدن تفاوت دید خارجی زبانان با ما، بخشی از مقدمه مترجم دستور زبان فارسی معاصر را می‌آوریم:

مؤلف در ارائه مثال‌هایی از صورت‌های گفتاری، که گاه با صورت‌های نوشتاری تا حدی تفاوت دارد، صورت‌های نوشتاری یا ادبی آنها را میان دو قلاب آورده است تا برای بیگانگانی که فارسی می‌آموزند منشأ اصلی صورت‌های گفتاری آشکار باشد، ولی ما از آوردن صورت‌های نوشتاری میان دو قلاب خودداری کرده‌ایم، زیرا خوانندگان فارسی‌زبان به راحتی می‌توانند این صورت‌های نوشتاری را بازسازی کنند» (لازار ۱۳۸۴ الف، ص یازده). (تأکید از نگارنده است.)

اینکه خارجی زبانان نمی‌توانند از صورت‌های گفتاری به صورت‌های نوشتاری برسند صحیح است، اما اینکه فارسی‌زبانان از روی صورت‌گفتاری صورت نوشتاری را

۲۱) چنان‌که مترجم متذکر شده است این کتاب «نخستین دستور زبانی است که به زبان زنده نوشتاری و گفتاری امروز پرداخته». (لازار ۱۳۸۴ الف، ص ۸)

۲۲) لازار سامویلیویچ پیسیکوف (۱۳۸۰)، لهجه تهرانی، ترجمه محسن شجاعی، نشر آثار (فرهنگستان زبان و ادب فارسی)، تهران.

۲۳) البته قطعاً لازم است از کتاب دستور زبان عامیانه، تألیف تقی وحیدیان کامیار، نام ببریم. این کتاب در سال ۱۳۴۳ ش به چاپ رسیده است و اخیراً انتشارات بین‌المللی الهدی آن را تجدید چاپ کرده است. با این حال، باید توجه داشت که این کتاب محصول دوران جوانی جناب استاد وحیدیان است (در ص ۱ نوشته شده: «لیسانسیه ادبیات فارسی»). کتاب (که در حدود ۱۱۱ صفحه است) نسبتاً مختصر است و به شدت تحت تأثیر دستورهای سنتی، به طوری که بسیاری از مطالب آن با دستورهای دیگر تفاوتی ندارد. مشخصات کامل این اثر بدین قرار است: تقی وحیدیان [کامیار] (۱۳۴۳)، دستور زبان عامیانه فارسی (بررسی‌های تازه در دستور زبان فارسی)، کتاب‌فروشی باستان، مشهد.

بازسازی می‌کنند نادرست است. آنها چیزی را باز سازی نمی‌کنند بلکه آنها آن دو (یا چند) صورت زبانی را هم‌زمان در ذهن دارند. اگر بازسازی‌ای در کار باشد، لابد قواعدی هم دارد، پس قاعدتاً خارجی‌زبانان هم باید بتوانند آن قواعد عام را فرا بگیرند (همان‌طور که قواعد پیچیده دستور را فرا می‌گیرند)؛ حال آن‌که در عمل می‌بینیم که چنین نیست.^{۲۴}

۴ دلایل لزوم ثبت صورت‌های شکسته

۴-۱ دلایل زبان‌شناختی (برخی اصول موضوع فرهنگ‌نویسی)

هر علمی دارای اصول موضوعه‌ای است که اهل آن علم درستی آنها را اثبات شده فرض می‌کنند تا بتوانند بقیه احکام آن علم را از آن نتیجه بگیرند.^{۲۵} فرهنگ‌نویسی نیز دارای

۲۴) البته قواعدی هست، اما: یک) کاملاً تعمیم‌پذیر نیست؛ دو) بسیار ناخودآگاه‌تر از قواعد دستور است. ۲۵) این احکام عمده‌اً اصل موضوعه نامیده شده تا بر این امر تأکید شود که کسی که صحت این احکام را قبول دارد و درستی استدلال‌های مرا می‌پذیرد، الزاماً، باید نتایج آن را هم بپذیرد. به بیان دیگر، نمی‌توان این احکام اولیه را پذیرفت اما از پذیرفتن ملزومات آن شانه خالی کرد. لازم است توضیح داده شود که، در استفاده از اصطلاح «اصل موضوعه»، از بلومفیلد تقلید و تبعیت شده است. «لئونارد بلومفیلد (Bloomfield) در سال ۱۹۲۶ نخستین بار اصول موضوعه‌ای برای علم زبان [...] تدوین کرد و از مفاهیم مهمی [...] توصیف‌هایی دقیق ارائه داد. بعدها زبان‌شناسان دیگر این اصول را تغییر یا شرح و بسط دادند [مانند] (Pike 1950; Hudson 1981)». (جعفری ۱۳۷۸: ص ۲۴؛ به نقل از: HARMANN, R. R. K., (1983) *Lexicography: Principles and Practice*, Academic Press, London, pp. 4-5). هارتمان سپس به پنج اصل از این اصول می‌پردازد که به فرهنگ‌نویسی مربوط‌اند و نخستین آنها اصل موضوعه دوم ماست (بند ۴-۲)، یعنی این اصل که «فرهنگ‌نگاری به تعریف و توصیف واژگان یک زبان یا یک گونه زبانی می‌پردازد». (جعفری ۱۳۷۸: ص ۲۵) شایان ذکر است که این مقاله هارتمان به فارسی نیز ترجمه شده است: هارتمان، ر. ر. ک. (۱۳۷۱)، «مبانی نظری و عملی تدوین فرهنگ»، ترجمه حسن هاشمی میناباد، فرهنگ، کتاب سیزدهم، ص ۲۴۵-۲۶۰. نشانی کامل آنا‌رایک و هادسن از منبع پیش‌گفته آورده می‌شود:

Pike, K. L. (1950), *Axioms and Procedures for Reconstruction in Comparative Linguistics: An Experimental Syllabus*, Summer Institute of Linguistics Santa Ana.

Hudson, R. A. (1981), "Some Issues on which Linguists Can Agree", *Journal of Linguistics* (17), pp. 333-343.

این مقاله اخیر به فارسی نیز ترجمه شده است (← منابع: هادسن ۱۳۶۳).

اصول موضوعه و شالوده‌های علمی خاص خود است. در این مطلب، صحت این احکام مفروض گرفته می‌شود، زیرا اثبات آنها نه در مجال این مطلب می‌گنجد و نه در حیطه صلاحیت علمی نگارنده است. در هر حال، جای چون و چرا در تمامی این اصول برای صاحب‌نظران محفوظ است.

۴-۱-۱ اصل اول: وظیفه فرهنگ‌نویس توصیف است نه تجویز

خواه فرهنگ‌نویسی بخشی از زبان‌شناسی باشد خواه نباشد، از روش‌ها و دستاوردهای زبان‌شناسی استفاده می‌کند. زبان‌شناسی می‌کوشد به قلمرو علوم تجربی نزدیک شود و به تبع آن فرهنگ‌نویسی نیز به سمت این علوم میل می‌کند. می‌دانیم که وظیفه علوم تجربی توصیف است نه تجویز^{۲۶} (یعنی به بیان «آنچه هست» می‌پردازد نه «آنچه باید»^{۲۷}). با توجه به آنچه گفتیم، وظیفه فرهنگ‌نویس توصیف زبان به همان صورت موجود است^{۲۸}؛ و نیازی به گفتن نیست که بخش بزرگی از زبان صورت‌گفتاری آن است. در واقع نوشتار فرع بر گفتار محسوب می‌شود.^{۲۹} پس، در عین آنکه فرهنگ‌نگار به ثبت و توصیف نوشتار می‌پردازد، باید به گفتار نیز توجهی درخور آن مبذول کند.

بنابراین، برای توصیف صحیح زبان، اولاً فرهنگ‌نویس، در مواجهه با صورت‌های شکسته در متون، به هیچ وجه نباید آنها را تغییر دهد و به صورت نوشتاری تبدیل کند.

۲۶) «زبان‌شناسان زبان را به طور تجربی توصیف می‌کنند، یعنی سعی می‌کنند که اصولشان قابل امتحان باشد و زبان را آن طوری که هست توصیف می‌نمایند نه آن طوری که باید باشد. به عبارت دیگر، زبان‌شناسی توصیفی است نه تجویزی [...]». (هادسن ۱۳۶۳: ص ۲۲، اصل ۱. الف)

۲۷) در حوزه زبان، تجویز جزو حیطه کار «جامعه‌شناسی زبان» است که پشتوانه بایدها و نبایدهای خود را از علم جامعه‌شناسی می‌گیرد نه زبان‌شناسی. جامعه‌شناسی نیز به نوبه خود تحت سیطره فلسفه اخلاق قرار دارد. ۲۸) البته وظیفه فرهنگ‌نویس توصیف «دستور زبان» نیست، بنابراین، اگر احتمالاً برخی صورت‌های شکسته فقط در نحو قابل طرح باشند، به فرهنگ‌نویس مربوط نخواهند بود.

۲۹) «زبان‌گفتاری قبل از زبان نوشتاری در تاریخ بشر تکوین یافته و در افراد نیز تکوین زبان‌گفتاری قبل از نوشتار صورت می‌گیرد. به علاوه، بسیاری از زبان‌ها اصلاً صورت مکتوب ندارند. این عوامل منجر به این باور در میان اکثر زبان‌شناسان شده که به زبان‌گفتاری باید ارجحیت داده شود، و بسیاری از زبان‌شناسان ارجحیت فزون‌تری به غیررسمی‌ترین گونه‌های زبان‌گفتاری می‌دهند، گونه‌هایی که کمتر تحت تأثیر دستور زبان تجویزی قرار می‌گیرند». (هادسن ۱۳۶۳: ص ۲۴، اصل ۳.۲. الف)

در ثانی، باید واقعیت را به طور کامل ثبت کند، نه به صورت گزینشی؛ پس باید تمامی گونه‌های زبان را توصیف کند، نه فقط گونه نوشتاری را؛ و، در ثبت صورت‌های گونه گفتاری فارسی نیز، باید تمام صورت‌ها را بیاورد نه اینکه به آوردن برخی صورت‌ها اکتفا کند. (← ۲-۲)

۴-۱-۲ اصل دوم: وظیفه فرهنگ‌نویس ثبت واژگان^{۳۰} زبان است^{۳۱}

ما در این بخش وجود واژگان را، به عنوان بخشی از زبان، ثابت شده فرض می‌کنیم و تعریف آن را چنین می‌پذیریم که: «واژگان هر زبان سیاهه‌ای است از صورت‌های بی‌قاعده آن زبان، یعنی صورت‌هایی که برای کاربردشان باید آنها را قبلاً از سایر اهل زبان شنیده و به خاطر سپرده باشیم»^{۳۲} (بلومفیلد ۱۳۷۹، ص ۳۲۱؛ سامعی ۱۳۷۵، ص ۳۵). به عبارتی دیگر، واژگان فهرستی از صورت‌های سماعی است نه صورت‌های قیاسی. می‌دانیم که هریک از حوزه‌های زبان‌شناسی به مطالعه بخشی از زبان می‌پردازد، مانند آواشناسی، دستور، معناشناسی و... و طبیعی است که بخشی از زبان‌شناسی نیز به مطالعه و توصیف واژگان بپردازد. در این میان، کسی که به استخراج و ثبت واحدهای واژگانی می‌پردازد همان فرهنگ‌نویس خواهد بود.

این نوع دید نسبت به زبان، و به وظیفه فرهنگ‌نویس، می‌تواند به تحولات بسیاری در فرهنگ‌نویسی فارسی منجر گردد؛ به گونه‌ای که نگارنده معتقد است دوره نوین فرهنگ‌نویسی فارسی - که هنوز فرانسیده است - دوره «واژگان‌نگاری» خواهد بود.^{۳۳} به این نکته باید توجه کرد که صورت‌های شکسته، هیچ‌کدام، قیاساً ساخته

30) lexicon

۳۱) این اصل مأخوذ از بلومفیلد است (← پانوش ۲۵). این حکم را به این صورت هم می‌توان بیان نمود که «وظیفه فرهنگ‌نویس ثبت واحدهای واژگانی یک زبان است».

۳۲) خانم دکتر فربیا قطره تذکر دادند که، طبق برخی از نظریات جدید، قواعد واژه‌سازی و برخی از قواعد آوایی نیز در واژگان جای دارند.

۳۳) ثبت واژگان پای مباحث دیگری را هم به میان خواهد کشید؛ از جمله ارتباطات معنایی و آوایی میان واحدها، باهم‌آیی‌ها، و مقدار اطلاعاتی که باید برای یک واحد واژگانی ذکر شود.

نمی‌شوند. این صورت‌ها البته تصادفی و بی‌قاعده نیز پدید نمی‌آیند و تغییرات آنها از قواعد خاصی تبعیت می‌کند؛ اما، اولاً، اهل زبان نسبت به این قواعد خودآگاه نیستند؛ ثانیاً، ما نه می‌توانیم از صورت‌های نوشتاری پی به صورت‌های شکسته آنها ببریم و نه از روی صورت‌های گفتاری صورت‌های نوشتاری آنها را حدس بزنیم. برای مثال، با دانستن «دقیقه» نمی‌توان پی به وجود صورت «دقه» /daqe/ برد و از روی صورت «دقه» نیز نمی‌توان متوجه «دقیقه» شد.^{۳۴} مثالی دیگر: بر طبق قاعده‌ای آوایی در لهجه تهرانی، مصوت /â/ پیش از صامت‌های م /m/ و ن /n/ تبدیل به مصوت /u/ می‌شود؛ مانند خانه: خونه، قبرستان: قبرستون (قبرسُون)، بادام: بادوم، و غیره. با این حال، می‌دانیم که چنین صورت‌هایی در زبان نداریم: دبیرستان: *دبیرستون (/ *دبیرسُون)، انجام: *انجوم. از سوی دیگر نیز، از ظاهر تمام صورت‌های گفتاری (که در آنها قبل از م و ن /u/ آمده) نمی‌توان متوجه شد که شکسته هستند یا نه، مانند: ریغونه: *ریغانه، باتوم: *باتام.^{۳۵} بنابراین، باید گفت که تمامی صورت‌های شکسته صورت‌هایی سماعی‌اند و به این سبب در واژگان جای دارند. در نتیجه، در ثبت واژگان، باید تمامی صورت‌های شکسته را نیز ثبت کنیم.

(۳۴) دقیقه به صورت «دقیقه» /dayiqe/ نیز تلفظ می‌شود. آقای فیروزبخش ابراز داشتند که به طور معمول این کلمه را «دِیقه» /deyqe/ تلفظ می‌کنند. نیز در ضمیمه ۲ همین مقاله (بخش «پُخت») صورت «deghe» را هم می‌بینیم (که اگر با خط لاتین نوشته نمی‌شد، متوجه تمایزش از /daqe/ نمی‌شدیم). این نمونه‌ها یکی از مشکلات کار را نشان می‌دهند و آن عدم تمایز دقیق میان تلفظ‌های مختلف یک واحد واژگانی با صورت‌های دگرگون‌شده آن واحد (صورت‌های شکسته) است، یعنی لاقِل، از دید نگارنده، مرز مشخصی میان تغییرات آوایی و تغییرات واجی وجود ندارد و، در واقع، ما با پیوستاری از تلفظ‌های مختلف مواجه‌ایم که، در یک قطب این پیوستار، تلفظ‌های رسمی قرار دارد و، در سوی دیگر آن، صورت‌های شکسته، و، در میانه این طیف نیز، صورت‌های بینابینی قرار دارند. متأسفانه مراجعه به بخش تلفظ در فرهنگ‌های موجود نشان می‌دهد که تلفظ‌های گفتاری مدخل‌ها عموماً مسکوت گذاشته شده‌اند و حتی کار از واج‌نویسی تلفظ‌های رسمی هم در گذشته است و خواننده‌گاه با «حرف‌نویسی» مدخل‌ها به خط لاتین روبه‌رو می‌شود.

(۳۵) صادقی معتقد است که اساساً «این تبدیل قرن‌هاست متوقف شده است و کلمات جدید را تغییر نمی‌دهد» (۱۳۶۳، ص ۶۹). نیز شایان ذکر است که «باتوم» صورت تغییر یافته «باتون» /baton/ فرانسوی است. برای این مورد، نمونه‌های دخیل زیادی می‌توان ذکر کرد، اما واژه فارسی مناسبی برای این مورد پیدا نکردیم، جز «بوم» (= سرزمین، که صورت پهلوی آن هم همین بوده است، رک معین ۱۳۷۵، مدخل «۱-بوم»).

۳-۱-۴ اصل سوم: زبان معیار باید تدوین و تثبیت شود

ابتدا باید ببینیم زبان معیار چیست. صادقی در تعریف زبان معیار می‌نویسد:

[اصطلاح «معیار»] در تداول متخصصان جامعه‌شناسی زبان به آن صورتی اطلاق می‌گردد که افراد یک کشور معین، که احتمالاً به لهجه‌ها و گویش‌ها و گونه‌های محلی تکلم می‌کنند، آن را به عنوان بهترین و مؤثرترین وسیله ارتباط در میان خود به کار می‌برند. این صورت زبانی معمولاً با زبان مکتوب یا نوشتار مطابق است» (۱۳۷۵، ص ۲۹). ۳۶

وی سپس می‌افزاید:

در مورد زبان فارسی نخست باید به این نکته اشاره کنیم که در حال حاضر این زبان دارای دوگونه معیار است: معیار نوشتاری و معیار گفتاری. [...] درباره زبان معیار گفتاری در اینجا مجال بحث کافی نیست. فقط به این نکته اشاره می‌کنیم که در حال حاضر زبان مردم تهران است که معیار شمرده می‌شود. (همان، ص ۳۶، ۴۰)

والی رضایی نیز، گرچه میان زبان معیار و زبان مشترک تفاوتی قایل شده است ۳۷، درباره زبان معیار گفتاری می‌نویسد:

امروزه، در کشور ما، حتی در رسمی‌ترین موقعیت‌ها، افراد هنگام سخن‌گفتن گونه گفتاری زبان را به کار می‌برند. [...] آن گونه گفتاری زبان فارسی که امروزه به عنوان معیار مطرح است و در

۳۶) به نقل از: Dubois et al., *Dictionnaire de linguistique*, Paris, 1973, s. v. "standard".
۳۷) وی می‌نویسد: «زبان معیار، زبان رسمی و زبان مشترک سه اصطلاح متمایزند که گاهی به دلایل گوناگون با یکدیگر خلط می‌شوند. زبان رسمی زبانی است که از سوی دولت به رسمیت شناخته می‌شود، [...] زبان مشترک زبانی است که به عنوان زبان میانجی برای برقراری ارتباط سخن‌گویان زبان‌ها و گویش‌های گوناگون در مقیاس کشوری به کار می‌رود. زبان رسمی و زبان مشترک در ایران با هم منطبق‌اند، اما زبان معیار را نمی‌توان بر آن دو مطابق دانست. مثلاً موقعیتی را در نظر بگیریم که یک آذری‌زبان و یک کردزبان به زبان فارسی با هم سخن بگویند. واضح است که آنها با زبان رسمی و مشترک با یکدیگر ارتباط برقرار می‌کنند؛ اما نمی‌توان به طور قطع گفت که آنها به زبان فارسی معیار تکلم می‌کنند.» (رضایی ۱۳۸۳، ص ۲۲-۲۳). به عقیده نگارنده، لااقل در ایران زبان مشترک و زبان معیار یکی است. نجفی نیز می‌گوید: «زبان متداول در سخنرانی‌ها، در کلاس‌های درس، در رسانه‌ها، در مجامع رسمی، [...] معمولاً همین زبان معیار است که آن را «زبان مشترک» نیز می‌گویند.» (۱۳۷۸ ب، ص هفت). ظاهراً اشکالی که در استدلال رضایی وجود دارد این است که صورت بالقوه زبان (لانگ/ زبان) را با صورت بالفعل آن (پارول/ گفتار) یکی گرفته است؛ گفتار [و نوشتار] خود فارسی‌زبانان نیز الزاماً همیشه مطابق قواعد زبان نیست.

بین افراد تحصیل کرده و دارای پایگاه اجتماعی و اقتصادی بالاتر رایج است زبان گفتاری رایج در تهران است. [...] تحقیقات میدانی زبان‌شناختی نشان داده است که در کشور ما ویژگی‌های فارسی تهران به سرعت رواج می‌یابد و تمامی گویش‌ها و گونه‌های زبان فارسی را تحت تأثیر قرار می‌دهد». (رضایی ۱۳۸۳، ص ۲۵-۲۶)

حال که تعریفی از زبان معیار به دست داده شد و زبان فارسی معیار امروز مشخص گردید، به مسئله بعدی، یعنی تدوین و تثبیت زبان معیار، می‌پردازیم:

تدوین و تثبیت و حفظ زبان اساساً و به‌طور عمده کار نویسندگان و شعرا و ادبا و منشیان و معلمان و دست‌وراندانان و ویراستاران و به‌طور کلی کلیه کسانی است که از زبان به صورت حرفه‌ای استفاده می‌کنند.^{۳۸} بی‌شک این افراد هیچ‌گونه وظیفه یا مأموریت رسمی برای حفظ زبان و تأیید و تثبیت صورت‌های آن ندارند بلکه آنچه در عمل به تأیید آنها برسد و در دستورهای زبان، فرهنگ‌ها، کتاب‌های مربوط به سبک و متون قرائت نمونه و غیره، که توسط آنان تدوین شده، به کار رود یا تأیید شود به عنوان صورت‌های معیاری و پذیرفته شده سندیت می‌یابد. [...] در کشورهایی که نهادهای ویژه‌ای مانند فرهنگستان وجود دارد، این نهادها مسئول تثبیت و تدوین زبان و قواعد املائی آن هستند». (صادقی ۱۳۷۵، ص ۳۴) (تأکیدها از نگارنده است.)

از مطالب بالا می‌توان چنین نتیجه گرفت که فرهنگ‌نویسان باید به تدوین و تثبیت لهجه تهرانی بپردازند. تاکنون نویسندگان و شاعران و بسیاری از اهل قلم به ثبت صورت‌های این گونه پرداخته‌اند، اما متأسفانه در این میان فرهنگ‌ها و فرهنگستان‌ها این گونه زبانی را به دیده عنایت ننگریسته‌اند.

نیز صادقی این نکته را خاطر نشان ساخته است که: «تثبیت [زبان معیار] نباید موجب عمیق‌تر شدن اختلاف میان زبان گفتار و زبان نوشتار گردد» (صادقی ۱۳۷۵، ص ۳۲). برای برآوردن این مقصود نیز ما باید گونه گفتاری را ثبت کنیم، زیرا این کار به دو دلیل فاصله فارسی گفتاری و نوشتاری را کم می‌کند:

یک) ثبت زبان گفتاری به تثبیت آن و، در نتیجه، کند شدن روند تحول آن می‌انجامد. در نتیجه، سرعت فاصله‌گرفتن آن از فارسی نوشتاری کم می‌شود. (دو) ثبت زبان گفتاری موجب می‌شود این گونه بیش از پیش به درون زبان نوشتاری نفوذ کند و، در نتیجه، موجب شباهت این دو گونه زبانی به هم می‌گردد.^{۳۹}

۴-۲ دلایل جامعه‌شناختی

تغییرات اجتماعی قطعاً بر زبان و کارکردهای آن تأثیر می‌گذارد. جامعه ایران در قرن چهاردهم هجری شمسی تحولات بسیاری پذیرفته است و، به تبع آن، فارسی‌گفتاری نیز جایگاه متفاوتی یافته است. در این بخش، مختصراً به این تحولات اجتماعی و تأثیر آن بر جایگاه گونه گفتاری در جامعه امروز ایران خواهیم پرداخت.

۴-۲-۱ افزایش تعداد درس‌خوانندگان

در اثر اجباری شدن امر تحصیل و بهبود نسبی وضع معیشتی مردم جامعه، تعداد باسوادان افزایش یافته است. این امر سبب شده است تا نوشتن از انحصار عده‌ای محدود خارج شود و تعداد افرادی که به نوعی با نگارش سروکار دارند افزایش یابد. این موضوع، از طرفی، موجب تأثیر فارسی نوشتاری بر فارسی گفتاری شده است اما، از طرفی نیز، به نفوذ فارسی گفتاری در نوشتار انجامیده است؛ زیرا همه فارسی‌زبانان

۳۹) زبان گفتاری و نوشتاری دارای ارتباطی دوسویه‌اند. برای کم‌کردن فاصله این دو می‌توان، اولاً، تحول فارسی گفتاری را کم کرد؛ ثانیاً، تا حدی فارسی گفتاری را به فارسی نوشتاری نزدیک کرد (این امر تا حدی با گسترش سواد خود به خود صورت می‌گیرد). اما، در هر حال، جلوی تحول زبان را نمی‌توان گرفت. این امر به مرور زمان به دور شدن گفتار از نوشتار می‌انجامد. بنابراین راه حل سوم ما باید این باشد که فارسی نوشتاری را به فارسی گفتاری نزدیک کنیم، و الاً اصرار ورزیدن بر تثبیت کامل زبان نوشتاری نتیجه معکوس خواهد داد، یعنی امر ارتباط زبانی را دچار مشکل می‌کند و به جمود و مرگ گونه نوشتاری منجر خواهد شد. مصداق این اتفاق زبان عربی است که در آن دو گونه گفتاری و نوشتاری کاملاً با هم تفاوت دارند: «گویندگان عرب زبان دو تا توانش [زبانی] دارند. چون در آنجا diglossia [= دوزبان‌گونگی] وجود دارد. آنها به دو فرم متفاوت از یک زبان تسلط دارند، یعنی دو توانش دارند، یکی برای نوشتن، و یکی برای حرف زدن.» (از مصاحبه با دکتر علی‌اشرف صادقی: طبیب‌زاده ۱۳۸۲، ص ۳۸).

فارسی‌گفتاری را بلدند ولی فارسی نوشتاری را باید اول از طریق متون مکتوب بیاموزند و برای نگارش به آن نیاز به آموزش‌های طولانی مدت دارند؛ در نتیجه، به دلیل آشنایی ناکافی با زبان نوشتار، از گونه‌گفتاری در نوشته خود استفاده می‌کنند.

۴-۲-۲ نفوذ فارسی‌گفتاری در رمان‌ها و اشعار

دیدیم که، از آغاز قرن حاضر، فرهنگ‌ها به ثبت پاره‌ای از صورت‌های گفتاری پرداختند. تقریباً، هم‌زمان با این موضوع، نویسندگان و شاعران هم استفاده از این صورت‌های فارسی‌گفتاری را در نوشته‌های خود شروع نمودند. کمی بعدتر، پای صورت‌های شکسته به داستان و رمان‌ها باز شد و، بعد از آن، حتی وارد شعر معاصر نیز گردید و این روند تا به امروز ادامه داشته است. (برای دیدن نمونه‌هایی از آن ← ضمیمه ۲ در همین مقاله).

۴-۲-۳ افزایش نقش رادیو و تلویزیون

بخش زیادی از زبانی که در رادیو و تلویزیون به کار می‌رود فارسی‌گفتاری است (به همراه صورت‌های شکسته). فارسی‌گفتاری در کلام مجریان و گزارشگران به کار می‌رود و تقریباً تنها زبانی است که در فیلم‌ها، سریال‌ها و دوبله فیلم‌های خارجی مورد استفاده قرار می‌گیرد و، از آنجا که برنامه‌های صدا و سیما در تمام کشور پخش می‌شود، فارسی‌گفتاری نیز در تمام نقاط کشور رسوخ می‌کند.

۴-۲-۴ گسترش استفاده از رایانه و لوازم دیجیتال

از جمله تأثیرات رایانه، یکی هم پدید آمدن شبکه جهانی اینترنت و امکان ردوبدل نمودن اطلاعات در سطح جهانی است، و، از جمله تأثیرات اینترنت، رواج پدیده وبگاه (وبلاگ) نویسی است. فارسی‌زبانان استقبال کم‌نظیری از آن کرده‌اند. وبگاه‌ها که باعث ارتباط نوشتاری هزاران نفر از فارسی‌زبانان اند عموماً به زبانی بسیار نزدیک به گفتار نوشته می‌شوند و غالباً حاوی صورت‌های شکسته‌اند. خوشبختانه اغلب وبگاه‌ها و متون فارسی اینترنتی به خط فارسی نوشته می‌شوند، اما متونی هم به خط انگلیسی

نوشته می‌شوند. در گپ‌های اینترنتی (چت^{۴۰})، رایانامه (ایمیل^{۴۱}) و پیام‌های تلفن همراه (پیامک یا اس‌ام‌اس^{۴۲}) نیز از خط انگلیسی برای نوشتن زبان فارسی استفاده می‌شود و فارسی مورد استفاده معمولاً همان‌گونه گفتاری است. توجه داشته باشیم که خط انگلیسی به دلیل غرابتی که برای ما دارد، بهتر پذیرای صورت‌های ناآشنای شکسته است. (برای دیدن نمونه‌هایی از آن ← ضمیمه ۲ در همین مقاله).

۵ نتیجه‌گیری

بر اساس آنچه گفته شد، صورت‌های شکسته صورت‌های زبانی‌ای هستند متعلق به فارسی گفتاری. واژگان فارسی گفتاری خود بخش مهمی از واژگان زبان فارسی را تشکیل می‌دهد. با توجه به اینکه وظیفه فرهنگ‌نویس توصیف زبان است و نه تجویز و اینکه در فرهنگ‌های جامع باید واژگان زبان به طور کامل ثبت شود، نمی‌توان صورت‌های شکسته را نادیده گرفت و این صورت‌ها می‌بایست به عنوان بخشی از واژگان زبان فارسی امروز در فرهنگ‌ها ذکر شوند. از آنجا که فرهنگ‌های پیشین فارسی توجهی به صورت‌های شکسته نکرده‌اند، ثبت این صورت‌ها در فرهنگ‌های آینده ضرورتی دوچندان می‌یابد.

ضمیمه ۱

چند نکته در مورد تکوین زبان فارسی

لازار، در جدیدترین نظر خود (۱۹۹۴)، فارسی دری را یکی از دوگونه گفتاری رایج در عهد ساسانی دانسته است: «مقارن قرن‌های دهم و یازدهم م / چهارم و پنجم هـ ق و حتی به یقین چند قرن پیش از آن، در اواخر دوره ساسانی، زبان گفتاری مشترک دست‌کم به دو گویش تقسیم شده بود. گویش نخستین [...] در جنوب و دیگری که پدیدآورنده نخستین متن‌های ادبی فارسی است [=فارسی دری] در شمال شرقی متداول بود». (لازار ۱۳۸۴،

40) chat

41) e-mail

42) SMS

پیشگفتار، ص ۷) آقای دکتر صادقی نیز، در پاسخ به این جانب، این حدس لازار را تأیید کردند. ۴۳.

بدیهی است که با پذیرش حدس لازار باید تغییرات اندکی در مطالب این مقاله داده می‌شد. از این تغییرات به نفع ساده‌تر شدن تحلیل‌ها صرف نظر شد. در هر حال، چیزی که مورد توجه ما بوده است و در نظر جدید لازار هم دیده می‌شود این است که فارسی دری در روزگار ساسانی گونه‌گفتاری مشترک (معیار) بوده است، خواه به عنوان تنها گونه‌گفتاری خواه به عنوان یکی از دو گونه‌گفتاری معیار.

نکته‌ای دیگر: دوست و همکار عزیز، آقای پژمان فیروزبخش، تذکر دادند که، در مقایسه «تکوین فارسی دری» با «تکوین لهجه تهرانی»، به این نکته باید توجه نمود که دو زبان پهلوی و دری به این دلیل از هم جدا شدند که حوزه جغرافیایی شان از هم جدا شد و، چون حوزه جغرافیایی فارسی نو و لهجه تهرانی یکی است، فارسی گفتاری و نوشتاری دو زبان متفاوت نخواهند شد.

سخن ایشان صحیح است و فارسی گفتاری و نوشتاری، تا زمانی که در یک حوزه جغرافیایی در کنار هم به کار می‌روند و با هم تعامل دارند، دو زبان متفاوت نخواهند شد. برای ایجاد چنین تفاوتی، یا باید حوزه‌های مکانی متفاوتی داشته باشیم یا حوزه‌های زمانی متفاوتی. نگارنده نیز معتقد نیست که، در ظرف زمانی و مکانی واحد، گونه‌های گفتاری و نوشتاری دو زبان متفاوت خواهند شد بلکه منظور این بوده است که روزگاری خواهد رسید که گونه نوشتاری امروز ما برای آیندگان قابل فهم نخواهد بود و در آن روزگار محتمل است که گونه نوشتاری آن زمان بسیار شبیه گونه گفتاری امروز ما باشد. یعنی در واقع ما فارسی نو (گونه نوشتاری) را در زمان x با لهجه تهرانی (گونه گفتاری) در زمان y مقایسه کرده‌ایم و دیگر ظرف زمانی واحدی نداشته‌ایم و در این مقایسه وحدت زمان وجود ندارد.

۴۳) برای توضیحات بیشتر در این باره ← لازار ۱۳۸۴، ص ۹-۱۱؛ همان، مقاله «پرتوی نو بر شکل‌گیری زبان فارسی»، ص ۱۷۰-۱۷۳؛ همان، مقاله «پارسی و درسی: نکته‌های تازه»، ص ۱۹۹-۲۰۸.

ضمیمه ۲

چند نمونه از متون به فارسی گفتاری

شعر:

«یکی بود یکی نبود / زیر گنبد کبود / لخت و عورتنگ غروب سه‌تا پری نشسته بود / □ /
زار و زار گریه می‌کردن پریا / مَثِ ابرای باهار گریه می‌کردن پریا. / □ / گیسشون قَدْ گمون
رنگ شبق / از کمون بُلَن ترک / از شبق مشکِی ترک. / [...]». (شاملو ۱۳۸۳، ص ۱۹۵؛ آغاز شعر
«پریا». تاریخ سرایش شعر ۱۳۳۲)

«علی کوچیکه / علی بونه‌گیر / نصف[ه] شب از خواب پرید / چشماشو هی مالید با دَس /
سه چار تا خمیازه کشید / پا شد نِشَس / □ / چی دیده بود؟ / خواب یه ماهی دیده بود / یه
ماهی، انگار که یه کُپه دوزاری / [...]». (فرخ‌زاد ۱۳۴۷، ص ۱۳۲-۱۳۳؛ آغاز شعر «به علی گفت
مادرش روزی...». تاریخ سرایش شعر میان ۱۳۳۸ تا ۱۳۴۲)

داستان:

محمدحسین گفت: «درسته که مشکله قربان، ولی به خداوندی خدا ماهام از هیچ‌چی
مضایقه نداریم». دکتر گفت: «پرستاری همچو بیماری رو می‌گم. می‌دونین باهاس روزی
چند دفعه پشتشو پودر بزنین و ماساژ بدین که زخم نشه، بیرون بردن و آوردن و
حرکت دادنش کاریه که تو خونه مکافات داره». محمدحسین گفت: «همه اینا رو روبه‌راه
می‌کنیم، جناب دکتر، اگه خودمون نتونستیم یه پرستار واسه‌ش تهیه می‌کنیم. الحمدوالله
و وضعمون جوریه که دستمون به دهنمون می‌رسه». (ساعدی ۱۳۴۵، ص ۷۴)

«اصغر پیش خودش خیال می‌کرد: اگه راس می‌گی یه چیزی به این فریدون بگو، اونا!
داره به من دهن‌کجی می‌کنه، همه دیدن که دهن‌کجی کرد. مگه من اونو چی کارش کردم.
ای خدا، کاشکی من به جای این فریدون بودم، اون که آقا معلم می‌ره خونشون بهش
درس می‌ده و تو اتولشون سوار می‌شه. شیرین پلویا چرب با خرما و مغز بادوم

می‌خوره، مته اونی که اون روز ننه‌جونم تو دس‌مالش کرده بود و آورد خوریم که یه گردن مرغم توش بود.» (چوبک ۱۳۵۴، ص ۲۰۹-۲۱۰. تاریخ چاپ اول کتاب ۱۳۲۴ است)

وبگاه:

«دیگه برم... برم به این فکر کنم که شاید دلم می‌خواد انصراف بدم و دانشگاه نرم... دانشگاه اصلاً اونی نیست که فکر می‌کنیم. دانشگاه جای همه چیز هست جز درس خوندن... و همین‌طور رشته‌ای که آدم دلش بخواد بخونه، نه رشته‌ای که نه سرش را می‌دونی و نه تهش را [...] یه پیشنهاد... هر کسی که می‌آد و وبلاگ من را می‌خونه و می‌خواد بگه من خیلی منفی‌گرا هستم، لطف کنه و دیگه این وبلاگ را نخونه... چون من فقط اینجا را دارم که حرفهام را بنویسم، پس شما نخونیدش...». (از میان نتایج جست‌وجوی وبگاه گوگل^{۴۴} برای واژه «خونه»، این متن به طور تصادفی انتخاب شده است)

چَت:

از آرشیو برنامه «یاهو مسنجر»^{۴۵} در رایانه شخصی. برخی سطرها حذف شده است، از جمله حرف‌های خود نگارنده (چون به خط فارسی بودند) و شکلک‌های [عواطف‌نمای] یاهو مسنجر.

-سعید، من دو - سه دقه [=دقیقه] saeed, man 2/3 deghe dige bayad beram
دیگه باید برم.
-کیا [=کی‌ها] آنی [=آنلاینی]؟ -keia oni?
-مواظب خودت باش. -movazebe khodet bahs [=bash].
-لاغر نشی پوست صورتت -laghar nashi pooste sooratet kharab sheh
خراب شه!

(بخشی از چَت با یک دوست)

- سعید جون، کجای کاری عزیزم؟
-این آ‌ی دی [=id] خودمه باباجون.
-مگه تو نمی‌دونستی که عوض شده بازم [=باز هم]
-می‌خوای منو ببینی؟
-saeed joon kojaye kary azizam
-in idiye khodam[e] baba joon
-mage to nemidonesty ke avaz shode bazam
-mikhay mano bebini
(بخشی از چت با یک دوست)

منابع

- بختیاری، آرمان (۱۳۸۳)، «ملاحظات بر فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی»، مجلهٔ زبان‌شناسی، س ۱۹، ش ۲، ص ۱۲۶-۱۳۳.
- بلومفیلد، لئونارد (۱۳۷۹)، زبان، ترجمهٔ علی محمد حق‌شناس، مرکز نشر دانشگاهی، تهران.
- جعفری، زهرا (۱۳۷۸)، بررسی اهمیت و کارکرد «مثال» به‌عنوان بخشی بنیادین در خردساختار فرهنگ‌های عمومی یک‌زبانه، پایان‌نامهٔ کارشناسی ارشد، دانشگاه تهران، دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی.
- چوبک، صادق (۱۳۵۴)، خیمه‌شب‌بازی، چ ۵، جاویدان، تهران.
- حسن دوست، محمد (۱۳۸۳)، فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی، ج ۱ (آ-ت)، زیر نظر بهمن سرکاراتی، نشر آثار (فرهنگستان زبان و ادب فارسی)، تهران.
- حق‌شناس، علی محمد (۱۳۶۳)، «آشنایی با زبان‌شناسی همگانی» (۱)، مجلهٔ زبان‌شناسی، س ۱، ش ۱، ص ۵-۸.
- _____ (۱۳۷۰)، مقالات ادبی، زبان‌شناختی، نیلوفر، تهران.
- _____ (۱۳۷۱)، آواشناسی (فونئیک)، چ ۳، آگاه، تهران.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۷)، «لغت‌نامه»، لغت‌نامهٔ دهخدا (مقدمه)، زیر نظر محمد معین و سیدجعفر شهیدی، چ ۲ (از دورهٔ جدید)، مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا، تهران.
- دیپیم، گیتی (۱۳۷۹)، فرهنگ آوایی فارسی، فرهنگ معاصر، تهران.
- رضایی، والی (۱۳۸۳)، «زبان معیار چیست و چه ویژگی‌هایی دارد؟»، نامهٔ فرهنگستان، د ۶، ش ۳، ص ۲۰-۳۶.
- ساعدی، غلامحسین (۱۳۴۵)، دندیل، جوانه، تهران.
- سامعی، حسین (۱۳۷۵)، واژه‌سازی در زبان فارسی (بک انگارهٔ نظری)، پایان‌نامهٔ دکتری، دانشگاه تهران، دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی.

- سمیعی (گیلانی) احمد (۱۳۷۸)، نگارش و ویرایش، سمت، تهران.
- شاملو، احمد (۱۳۸۳)، مجموعه آثار، دفتر یکم (شعرها ۱۳۲۳-۱۳۷۸)، ج ۵، نگاه، تهران.
- صادقی، علی‌اشرف (۱۳۵۷)، تکوین زبان فارسی، دانشگاه آزاد ایران، تهران.
- _____ (۱۳۶۳)، «تبدیل «آن» و «آم» به «اون» و «اوم» در فارسی گفتاری و سابقه تاریخی آن»، مجله زبان‌شناسی، س ۱، ش ۱، ص ۵۲-۷۱.
- _____ (۱۳۷۵)، «زبان معیار»، درباره زبان فارسی، زیر نظر نصرالله پورجوادی، مرکز نشر دانشگاهی، تهران.
- _____ (۱۳۸۰)، «زبان تفسیر قرآن پاک»، مسائل تاریخی زبان فارسی، سخن، تهران.
- صدری افشار، غلامحسین و دیگران (۱۳۸۱)، فرهنگ معاصر فارسی امروز، ویراست ۴، فرهنگ معاصر، تهران.
- طیب‌زاده، امید (۱۳۸۲)، «گفتگو با دکتر علی‌اشرف صادقی»، جشن‌نامه دکتر علی‌اشرف صادقی، به همت امید طیب‌زاده، هرمس، تهران، ص ۳-۱۴۰.
- فرهنگ فارسی، محمد معین، ج ۱۰، امیرکبیر، تهران ۱۳۷۵.
- فرهنگ بزرگ سخن، به سرپرستی حسن انوری، سخن، تهران ۱۳۸۱.
- فرهنگ نظام، سید محمدعلی داعی‌الاسلام، ج ۱، چ ۲، دانش، تهران ۱۳۶۲.
- فرخزاد، فروغ (۱۳۴۷)، تولدی دیگر، چ ۳، مروارید، تهران.
- لازار، ژیلبر (۱۳۸۳)، «فارسی»، راهنمای زبان‌های ایرانی، (زبان‌های ایرانی نو)، ج ۲، ویراستار: رودریگر اشمیت، ترجمه آرمان بختیاری و دیگران، زیر نظر حسن رضایی باغبیدی، ققنوس، تهران، ص ۴۳۷-۴۸۳.
- _____ (۱۳۸۴ الف)، دستور زبان فارسی معاصر، ترجمه مهستی بحرینی، هرمس، تهران.
- _____ (۱۳۸۴ ب)، شکل‌گیری زبان فارسی، ترجمه مهستی بحرینی، هرمس، تهران.
- ناتل خانلری، پرویز (۱۳۴۷)، زبان‌شناسی و زبان فارسی، ج ۲، بنیاد فرهنگ ایران، تهران.
- نجفی، ابوالحسن (۱۳۷۸ الف)، غلط‌نویسیم، ج ۹، مرکز نشر دانشگاهی، تهران.
- _____ (۱۳۷۸ ب)، فرهنگ فارسی عامیانه، نیلوفر، تهران.
- هادسن، ریچارد (۱۳۶۳)، «پاره‌ای از مسائل مورد توافق زبان‌شناسان»، ترجمه کاظم لطفی‌پور ساعدی، مجله زبان‌شناسی، س ۱، ش ۲، ص ۲۰-۳۲.

